

نقدهای سهروردی بر نظریه ابن سینا در موضوع حرکت

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۲۰

بهرام درزی^۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۲

محمود عبایی کوپایی^۲قاسم پورحسن^۳

چکیده

این مقاله با عنوان «نقدهای سهروردی بر نظریه ابن سینا در موضوع حرکت» و با ماهیت کیفی و بدون فرضیه‌ها و متغیرها تدوین گردیده است. سؤال اصلی عبارت است از: چگونه نقدهای سهروردی بر نظریه ابن سینا در موضوع حرکت تبیین می‌شود؟ گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای، و روش تحقیق توصیفی - تحلیلی است که از ابزار منطق صوری استفاده بعمل آمده و هدف آن بنیادی و نظری است.

ابن سینا خروج تدریجی شیء از قوه به فعل را حرکت نامیده و آن را در چهار مقوله کم، کیف، این و وضع جاری می‌دانست. قبل از ابن سینا و طبق فلسفه ارسطو، مقوله وضع در زمره پذیرنده حرکت قرار نداشت، ولی ابن سینا این مقوله را نیز به بحث حرکت اضافه نمود. سهروردی بجزء مقوله کم، با سه مقوله دیگر موافق بوده، و اعتقاد داشت مقدار جسم، که همواره در حال تغییر می‌باشد موضوع حرکت کمی است نه جسم مطلق. به همین دلیل، حرکت را شامل مقوله کم نمی‌دانست. وی همچنین، بدلیل طرد وجود هیولا، هیچگونه پیوندی میان حرکت هیولا با جسم و صورت قائل نشده است.

کلید واژگان: ابن سینا، جسم، حرکت، سهروردی، هیولا.

^۱ دانشجوی دکتری گروه الهیات، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Bahram16darzi@yahoo.com

^۲ استادیار گ. ه. الهیات، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مبدع). M_adaee@yahoo.com

^۳ دانشیار گروه الهیات، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه علامه

طباطبایی، تهران، ایران Ghasemepurhasan@gmail.com

بیان مسأله

مسأله ما این است که ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ه ق) حرکت را چگونه تبیین می کرد و به چه نحو، بر مقوله «کم» جاری می دانست؟ و همچنین نقش و ارتباط حرکت در هیولا، جسم و مقوله «کم» را چگونه تشریح می کرد؟ ابن سینا حرکت را در برخی از مقولات دهگانه، به اثبات رسانیده و با هیولا و جسم پیوند زده است. چه، پر واضح است که هیولا با قبول حرکت، موجب بروز جسم و صور نوعیه می گردد که این مهم در تبیین پدیده ها در فلسفه ابن سینا، نقش اساسی و کلیدی دارد. در مقابل، دیدگاه سهروردی (۵۴۹-۵۷۸ ه ق) در باره حرکت و نقش و ارتباط آن با جسم چیست و چرا بر مقوله «کم» سرایت نمی داد؟ او حرکت در مقوله «کم» را با دخالت دادن مقدار معین و در نتیجه، عدم ابقای موضوع، از شمولیت حرکت خارج ساخت و از اساس، آن را طرد نموده است.

این مقاله دارای دو سؤال مشخص است که عبارتند از:

سؤال اصلی: چگونه نقدهای سهروردی بر نظریه ابن سینا در موضوع حرکت تبیین می شود؟

از نگاه ابن سینا حرکت که خروج تدریجی شیء از قوه به فعل تبیین می شود، در جهان واقع بر چهار مقوله «کم، کیف، این و وضع» جاری می گردد و در بقیه مقولات، موضوع حرکت منتفی است. اما سهروردی طبق بیان پیشتر، با تمام این مطلب موافق نبوده و حرکت را مشمول سه مقوله «کیف، این و وضع» دانسته است. چون او مقدار جسم را موضوع حرکت تلقی نموده که دارای شدت و ضعف می باشد. در صورتی که در فلسفه ابن سینا، حرکت به نفس مقدار تعلق نمی گیرد تا سبب از بین رفتن بقای موضوع گردد، بلکه به نفس جسم تعلق می گیرد که علیرغم کاهش و افزایش (حرکت) مقدار آن، همیشه دارای ثبات است.

سؤال فرعی: نظریه ابن سینا در باره برقراری پیوند و وابستگی حرکت با هیولا و ماده و صورت چیست و سهروردی چه نقدی بر آن وارد ساخته است؟

طبق دیدگاه ابن سینا، ظهور و فعلیت هیولا (جوهر) و پدید آمدن جسم (جوهر)، از یک سو، دلیل بر اثبات حرکت است و از سوی دیگر، انکار وجود هیولا و در نتیجه انکار وقوع حرکت آن سبب قطع رابطه با جسم و نفی ترکیب جسم از ماده و صورت خواهد شد. در مقوله کم نیز حرکت بتدریج صورت می گیرد و باعث شدت و ضعف «مقدار» می گردد. در مقابل، سهروردی با رد وجود هیولا، به چنین رابطه و پیوندی قائل نشده و وجود حرکات را صرفاً در مقولات سه گانه روا دانست.

در این تحقیق، بدنبال پاسخ دو سؤال مطرحه هستیم تا واقعیت و صحت مسأله روشن شود.

حرکت از نظر اشتراک لفظی، دارای دو معنا است که عبارتند از: توسطیه و قطعیه.

در حرکت توسطیه، وضعیت ثابت و مستمر بر شیء در حال حرکت بین ابتداء و انتها، بدون تقسیم به گذشته و آینده حاکم است، اما در حرکت قطعیه، که مانند حرکت توسطیه شیء بین ابتداء و انتها در حرکت می باشد در هر

حد از مسافت، دارای فعلیت قوه سابق و فعلیت قوه لاحق جاری است و به اجزا منقسم می‌شود. این معنا از حرکت، دارای ویژگی تدریجی و اتصال ناپایدار (غیر قار) است. (ابن سینا، ۱۴۰۴-۱۴۰۶: ۸۳ و ۲۷۲)

مقولات یا اجناس عالی که پایه و اساس اولیه فلسفه محسوب می‌شوند و شناخت پدیده‌های امکانی عالم و بحث حرکت، منوط به فهم دقیق آنها است، نزد فلاسفه مشاء و ابن سینا عبارتند از:

- ۱- جوهر (ماده، جسم، صورت، نفس، عقل)
- ۲- اعراض (کم، کیف، آین، متی، ملک (جده)، وضع، فعل، انفعال، اضافه).

«... وجه مزبور اقرب طرق برای استنتاج مقولات و انحصار آنها در ده جنس عالی می‌باشد.» (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۸۶)

سهروردی تعداد مقولات را به پنج مورد کاهش داده که عبارتند از:

- ۱- جوهر (جسم، نفس، عقل). (سهروردی، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۷)
- ۲- اعراض (کم، کیف، اضافه، حرکت). (همان، ۱۰۷)

البته او پنج اصطلاح آین، متی، وضع، جده (ملک) و اضافه را بنام مقوله «نسبت»، و دو اصطلاح آن یفعل و آن ینفعل را بنام مقوله «حرکت» دسته بندی کرد.

پیشینه تحقیق

در تحقیق‌های صورت گرفته، فقط در خصوص تعریف و اثبات حرکت در پدیده‌های عالم، به ویژه در مقوله «کم» اظهار نظر شده، ولی در مورد پیوند و رابطه آن با هیولا و جسم پرداخته نشده است. اما این مقاله، ضمن بحث حرکت، به ارتباط بین حرکت با هیولا و جسم نیز پرداخته که موضوع اخیر، بعنوان ویژگی جدید و نو بودن مقاله تلقی می‌شود. در این رابطه، به برخی از این تحقیقات و نتایج حاصله اشاره می‌گردد.

۱- هدایت افزا و بهشتی (۱۳۹۵) با تحقیق راجع به موضوع «پیشینه‌ها و نوآوری‌های سهروردی در تقلیل تعداد مقولات» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیدند که از نگاه سهروردی، حرکت بر مقوله کمیت جاری نیست، چرا که ذات کمیت، حرکت پذیر نیست و آنچه که قابلیت اندازه گیری داشته باشد دال بر کمی بودنش نمی‌باشد.

۲- زارعی (۱۳۹۲) در تحقیقی تحت عنوان «بررسی نقدهای ملاصدرا بر سهروردی در مباحث فلسفی» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسید که شیخ اشراق ده مقوله مشائیان را در

پنج مقوله معرفی کرده است، اما ملاصدرا تعداد مقولات ده گانه مشائیان را پذیرفته و حرکت جوهری را اثبات و به دنیای فلسفه معرفی نموده است.

۳- پهلوانی (۱۳۹۱) در تحقیق خود با موضوع «حرکت و زمان از دیدگاه سهروردی و فلوطین» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه دست یافت که حرکت و زمان همانند بسیاری از مفاهیم فلسفی در طول تاریخ، ماجراهای زیادی بخود دیده به نحوی که برخی از فیلسوفان، مانند پارمنیدس و زنون این دو اصطلاح را غیر واقعی و در تعارض با هستی می دیدند. در مقابل، برخی از فیلسوفان و متکلمان اسلامی، زمان را نشانه هستی، و بعضی نیز موهوم و غیرواقعی دانسته اند. تعدادی نیز بسیار سطحی با حرکت و زمان برخورد نموده به طوری که حرکت را تنها جابجایی مکانی، و زمان را صرفاً پیوند و اتصال معرفی نموده اند، اما عده ای مانند هراکلیت با عنایت به اعتقادش به آتش به عنوان یکی از عناصر اولیه، حرکت را معنا و مفهوم وسیع تر و عمیق تری داده و با تحول درونی و حرکت جوهری اشیاء پیوند زده و سپس توسط افلاطون و فلوطین مورد تأکید قرار گرفته تا اینکه توسط ملاصدرا به اوج خود رسیده است.

۴- مسگری و عسکری (۱۳۹۱) در پژوهشی با نام « ماده اولی و تبیین کون و فساد در فلسفه ارسطو» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیدند که ارسطو ماده اولی را از حرکت عرضی متمایز نموده است. با پذیرش ماده اولی از یک طرف می توانیم در عین قائل شدن به اینکه کون و فساد امری مطلق است، شرط بقاء که از ویژگی های عام حرکت است را نیز حفظ کنیم. منظور از بقاء، این است که این ماده خاص [هیولا] و نه ماده دیگری با تمام هویتش تبدیل به امری دیگر شده است. اگر این تفسیر از بقای ماده و ترکیب جوهر مادی پذیرفته شود دیگر جای برای ماده اولی در فلسفه ارسطو باقی نخواهد ماند.

۵- نجفی افرا (۱۳۸۸) در تحقیق با عنوان « معنی و وجود حرکت در فلسفه ابن سینا» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسید که حرکت از مباحث جدی و مهم در حوزه طبیعیات و متافیزیک است. در این زمینه ابن سینا در آثار خود به سه تعریف اصلی پرداخته و حرکت را امری وجودی دانسته و در مقابل، سکون را عدم ملکه (نه عدم محض) معرفی نموده است. در مورد نحوه وجود حرکت، ابن سینا بر حرکت توسطیه تأکید نموده و حرکت قطعیه را امری ذهنی دانسته که در قوه خیال ظهور می یابد.

۶- عاطفی و سعیدی مهر (۱۳۸۷) با پژوهش خود در موضوع « حقیقت جسم در فلسفه شیخ اشراق و صدرالمتألهین» با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیدند که فیلسوفان مسلمان جسم و احکام کلی اجسام را مورد کنکاش قرار داده و تمایزات اساسی اجسام با موجودات غیرمادی، ویژگی های مشترک اجسام، حرکت و ... را مبرهن ساختند.

۷- ادیانی (۱۳۷۴) طی پژوهش در خصوص «حرکت شناسی» با روش توصیفی - تحلیلی به این امر دست یافت که فلاسفه در پنج مقوله (متی، فعل، انفعال، جده و مضاف) به ایجاد حرکت قائل نبودند بلکه به حرکت در چهار مقوله (کم، کیف، این و وضع) اذعان داشتند. اما سهروردی حرکت داشتن مقوله کم را مورد انکار قرار داد.

تاریخچه بحث حرکت

تاریخچه موضوع نشان می دهد اعتقادات روشن و واضحی بابت جریان حرکت در حیات و پدیده های جهان در میان فیلسوفان یونان باستان وجود داشت که در مباحث و اثرات فلسفی شان کاملاً مشهود است. چون آنها عالم را سیال و دارای حرکت می دانستند و حذف حرکت را برابر با نابودی و اضمحلال عالم تلقی می کردند. در عین حال برخی از فیلسوفان یونانی دوره پیش سقراطی در قرن پنجم پیش از میلاد، از جمله امپدکلس (انباذقلس) و نیز معروف ترین فیلسوفان الثایی از قبیل گزنفونوس، پارمنیدس و شاگرد معروف او زنون، به عدم حرکت در عالم اعتقاد داشتند و ثبات را در همه چیز جاری و ساری می دانستند.

فیثاغورث حرکت را به غیریت تعریف نموده و عقیده داشت که حرکت باید موجب تغییر موضوع و حالات شیء را بدنبال داشته باشد. «حرکت عبارت است از غیریت.» (مطهری، ۱۳۶۴: ۲/ ۲۰)

افلاطون، حرکت را خارج شدن از وضعیت و حالت یکنواخت و مساوات می دانست و تا زمانی که از آن حالت خارج نشود حرکت اتفاق نمی افتد. «الحركة هو خروج عن المساوات.» (همان، ۱۹)

به هر حال در خصوص مسئله حرکت، همانگونه که بیان شد دیدگاه های روشن و واضحی در میان فیلسوفان باستان یونان وجود داشت. در این خصوص، حتی به خصوصیات جسم و حرکت نیز اهتمام داشتند بنحوی که پنج خصلت ویژه را بر می شمردند.

«اولاً جسم مطلق یعنی جسمی که فقط جسم باشد و هیچگونه تعیین که آن را نوعی خاص از انواع جهان گرداند نداشته باشد وجود ندارد. آنها معتقد بودند که جسم یا بسیط است یا مرکب. ثانیاً معتقد بودند که در هر جسمی یک مبدأ میل مستقیم باید وجود داشته باشد. ثالثاً معتقد بودند که حرکت بدون متحرک یعنی بدون علت فاعلی امکان پذیر نیست. رابعاً معتقد بودند که در هر حرکتی از حرکات جسم، خواه مکانی و خواه کیفی و خواه وصفی و خواه کمی، فاعل محرک و مباشر حرکت، صورت نوعیه جسم است.

خامساً معتقد بودند که حرکات قسریه دوام ندارد. . .» (مطهری، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۶-۶۷)

ارسطو بعنوان یکی از فیلسوفان مطرح در یونان باستان، بهترین تعریف را از حرکت ارائه داده است. از نگاه وی حرکت و تغییر جدا از اشیاء و اجسام نیست و همواره با آنها نمود می یابد. «چیزی که

تنها بالفعل وجود دارد، و چیزی بالقوه؛ اما چیزی [هم هست که] هم بالقوه هم بالفعل، یا یک موجود، یا یک کمیت یا یکی از بقیه (مقولات) است. اما حرکت جدا از اشیاء وجود ندارد؛ زیرا دگرگونی همیشه به حسب مقولات موجود یافت می شود . . . من فعلیت «بالقوه» را از آن حیث که چنین است حرکت می نامم.» (ارسطو، ۱۳۸۹: ۳۶۹)

او فقط به حرکت در سه مقوله عرضی کم، کیف و این معتقد بوده و بقیه مقولات را فاقد حرکت دانست. «اکنون اگر مقولات به جوهر، کیفیت، مکان، فعل یا انفعال، اضافه و کمیت تقسیم می شوند، پس حرکت ها ناگزیر بر سه گونه اند: در کیفیت، کمیت و مکان. به حسب جوهر حرکت وجود ندارد، زیرا جوهر را ضدی نیست، و در مضاف نیز وجود ندارد، زیرا ممکن است هنگامی که یکی از دو طرف مضاف دگرگون شود، آن طرف دیگر (در اضافه به این) راست نیاید؛ هر چند دیگری دگرگون نشود؛ بنابراین حرکت مضاف ها بالعرض است. در فاعل و منفعل، یا محرک و متحرک نیز حرکت وجود ندارد، زیرا حرکت حرکت و پیدایش پیدایش و به طور کلی دگرگونی دگرگونی وجود ندارد. چون حرکت حرکت تنها دو گونه تواند بود: یا حرکت همچون موضوع حرکت مانند انسان که حرکت می کند، یا اینکه یک موضوع دیگری می تواند از یک دگرگونی به صورت دیگری دگرگون شود، مثلاً یک انسان از بیماری به تندرستی.» (همان، ۳۷۰-۳۸۰)

ارسطو بر این اعتقاد بود که آنچه که از حرکت برخوردار است، از حرکت مقابل (ضد) و سکون هم برخوردار می باشد، و هر چیزی که پیدایی و پیدایش دارد تباهی و اضمحلال نیز دارد . . . لازمه حرکت موضوع و چیز معینی است و به همین دلیل، بر پیدایش و پدیدآورنده، پیدایش و پدیدآورنده حاکم نیست، چه ادامه این امر، موجب تسلسل خواهد شد. «آنچه دارای حرکت است، دارای حرکت ضد و سکون نیز هست؛ و آنچه پیدایش دارد تباهی نیز دارد. بنابراین پدیدآورنده هنگامی که پدیدآورنده شده است، در آن زمان در تباه شدن است. اما پدیدآورنده نه فوراً (تباه می شود) و نه پس از آن، زیرا تباه شونده باید «هست» باشد . . . بنابراین پیدایش پیدایش نیز نمی تواند وجود داشته باشد.» (همان، ۳۸۰-۳۸۱)

از نظر او برخی چیزها، حرکت ناپذیرند که اسم آن ها سکون نامیده می شود و نقطه مقابل حرکت قرار دارد. «نامتحرک از یک سو آن است که به طور کلی نمی تواند به حرکت افتد، و از سوی دیگر آن است که به دشواری در زمانی دراز به حرکت می افتد یا به آهستگی آغاز به آن می کند؛ یا آن است که طبعاً می تواند به حرکت آید، اما توانا نیست که در آن زمان و در آنجا و به آن گونه که در طبیعت است، به حرکت آید . . . من تنها این نوع اخیر از حرکت ناپذیرها را «سکون» می نامم. زیرا سکون ضد حرکت است . . .» (همان، ۳۸۱)

کندی بعنوان اولین فیلسوف مسلمان در باره حرکت معتقد بوده که حرکت، جرم و نوعی تغییر بشمار می رود. حرکت با جرم (جسم) و زمان همراه است. بدین معنی که زمان همان مدتی است که حرکت، آن را می شمارد. وی زمان و حرکت را منوط به وجود جسم نموده است. او معتقد بود که جسم (جرم) با حرکت کاملاً مرتبط است، بنحویکه نبود جرم منجر به عدم حرکت خواهد شد. « حرکت، حرکت جرم است، پس اگر جرم باشد حرکت هست؛ و اگر جرم نباشد، حرکت نیست... جرم مرکب است... پس اگر حرکت نباشد جرم نیست، پس هیچ یک از جرم و حرکت بر دیگری پیشی ندارد.» (کندی، ۱۹۸۷: ۹۸)

همچنین او حرکت را تغییر و تحول در حالات جسم دانست، اما تغییر در جوهر جسم را کون و فساد معرفی کرد. «حرکت عبارت از تغییر احوال است، و تغییر تمامی اجزای جرم به تنهایی، حرکت مکانی است؛ و تغییر مکان ابعاد آن - یا با نزدیک شدن به مرکز یا دوری از آن - نمو و اضمحلال است، و تغییر کیفیات موجود در آن به تنهایی، استحاله است، و تغییر جوهر آن، کون و فساد است. و هر تغییری شمارنده امتداد شیء متغیر، یعنی جرم است...» (همان، ۹۸)

فارابی در این زمینه، به نظر افلاطون بسنده نموده و حرکت را در واقع، وحدت و غیرت جسم دانست. «آنچه افلاطون در رساله سوفسطایی اثبات می کند این است که حرکت همان است و همان نیست؛ یعنی از وحدت و غیرت برخوردار است.» (فارابی، ۱۳۷۱: ۹۵-۹۶)

او در ادامه عقیده افلاطون گفته که حرکت از اساسی ترین ویژگی حیات بشمار می رود بنحویکه در همه جای هستی جاری و ساری است و بر این اعتقاد بود که:

«او [افلاطون] حرکت را شاخص ترین ویژگی حیات دانسته و به همین دلیل بوجود آن در سراسر هستی، خواه در عالم صیوررت، خواه در عالم مُثُل، قائل شده است.» (فارابی، ۱۳۱۲: ۹۶)

تعریف دیگری نیز منسوب به افلاطون است که خارج شدن از حالت مساوی را (هستی و عدم) همان حرکت تلقی کرده است. «حرکت خروج از مساوات است. این تعریف همان تعریفی است که به فیثاغورث نسبت داده اند، زیرا خروج از یکسانی و مساوات، همان ورود به مغایرت یا به تعبیر دیگر ورود به کثرت است.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۵-۲۶)

بررسی نظریه ابن سینا

ابن سینا علیرغم پذیرش فلسفه ارسطو، حرکت در مقولات سه گانه (کم، کیف و این) را ناتمام دانسته و جهت تکمیل آن، مقوله وضع را مطرح و اضافه نموده است. مبرهن است وضع مقوله ای است

که با دگرگونی در وضعیت اجسام، حرکت را می پذیرد و باعث از بین رفتن یکسانی وضعیت می گردد. «حرکت در چهار مقوله کم، کیف، وضع و این واقع می شود.» (ابن سینا، ۱۳۳۱: ۱۰۷)

ابن سینا بر این عقیده بود که در جسم بسیط، که همواره حرکت در جریان است دو موضوع را می توان در نظر داشت. یکی طبیعت جسم و دیگری صورت جسم. لذا وی بین طبیعت و صورت جسم تفاوت قائل بوده و آن دو را از هم تفکیک کرده است. بدین معنی که مثلاً آنجایی که نظر به حرکت جسم داریم، طبیعتش را مورد توجه قرار می دهیم، و آنجا که به نوع جسم نظر داریم، صورت آن مورد نظر است. «در بسایط طبیعت همان صورت است چنانکه طبیعت آب همان ماهیتی است که آب بواسطه آن آب است و لیکن به اعتباری طبیعت است و به اعتباری صورت به این معنی که اگر نسبت به حرکت ها و فعل هایی که از او سر می زند ملاحظه شود آن را طبیعت گویند و اگر به آثار و حرکت هایی که از او صادر می شود توجه نباشد و نظر به این باشد که نوع آب از آن قوام گرفته است آن را صورت خوانند.» (ابن سینا، ۱۳۱۶: ۴۶)

او در خصوص ارتباط حرکت با طبیعت و ماهیت جسم، عقیده داشت که حرکت در هر جسمی، با دو نیرو و عامل جداگانه بوجود می آید که یا درونی است و یا بیرونی. «تمامی اشیاء جهان، از دو راه به حرکت در می آیند:

الف- بوسیله نیروی خارجی، مثل گرم شدن آب توسط خورشید

ب- بوسیله نیروی درونی، مثل جوانه زدن هسته خرما.» (همانجا)

ابن سینا حرکت و تغییر اشیاء را به دو وجه ترسیم نمود. بدینگونه که یا بسیط است و یا مرکب. «نیروهایی را که باعث حرکت اشیاء می شود می توان به نحو زیر تقسیم بندی کرد:

۱- حرکت بسیط:

الف- بدون اراده مانند سقوط یک سنگ

ب- با اراده مانند حرکت شمس

۲- حرکت مرکب:

الف- بدون اراده مانند حرکت نباتات

ب- با اراده مانند حرکت حیوانات.» (همانجا)

ابن سینا همانند ارسطو و پیروانش، فقط جابجایی و انتقال از یک محل به محل دیگر را عامل و نشانه حرکت ندانسته، بلکه اعتقاد داشت که نیروهایی که مسبب حرکت می شوند چهار نوع اند که عبارتند از: طبیعت، نفس فلکی، نفس نباتی و نفس حیوانی. «فالاول من الاقسام کما للحجر فی هبوطه و وقوفه فی الوسط و یسمی طبیعت و الثانی کما للشمس فی دورانها عند محصلی الفلاسفه و یسمی نفسا

فلکیه و الثالث کما للنبات فی تکونه و نشوه و وقوفه فانها يتحرک لا بالاراده حرکات الی جهات شتی تفریعاً و تشعیبا للاصول و تعریضا و تطویلاً و یسمی نفسا نباتیه و الرابع کما للحيوان و یسمی نفسا حیوانیه. . .» (ابن سینا، ۱۳۰۵: ۱۳)

وی همانند ارسطو، حرکت تدریجی را فقط در مقولات کم، کیف، وضع و این جاری می دانست، ولی در سایر مقولات دفعی می پنداشت. «صیوروت شیء از قوه به فعل در زمان بطور تدریجی بود نه دفعی.» (ابن سینا ۱۳۱۶: ۱۰۲)

از نظر ابن سینا وقتی که شیء مابین قوه و فعل قرار دارد در حال حرکت است و حرکت نخستین، کمال اول شیء در قوه می باشد که بتدریج در زمان به فعلیت می رسد. «إنَّ الحَرکةَ هی فعل و کمال للشیء الذی بالقوه من جهة المعنى الذی هو له بالقوه.» (ابن سینا، ۱۹۳۸: ۱۰۵)

وی عقیده داشت شیء ای که از حرکت برخوردار است این معنا را در پی دارد که هنوز از قوه خارج نشده و به فعلیت نپیوست. لذا نوعی کاستی و نقص در آن وجود دارد که باید کامل شود. بنابراین از نظر ابن سینا، موجود بالقوه صاحب دو کمال است. کمال اول، که حرکت از قوه به فعل می باشد و تا هنگامی که در این حالت قرار دارد، بدنبال رفع کاستی و نقص خود می باشد و کمال دوم، که زمانی است که با رفع نقص خود، از قوه به فعلیت می رسد.

او حرکت را به دو دسته کلی تقسیم نموده و هر یک را از دیگری متفاوت دانسته است. دسته اول عبارتند است از:

- ۱- حرکت عرضی: حرکت جسمی است که درون جسم دیگری که حرکت می کند قرار گرفته باشد. مانند حرکت کسی که در کشتی نشسته است.
- ۲- حرکت قسری: حرکتی است که از ذات شیء بر نخاسته، بلکه علت آن یک نیروی خارجی است. مانند پرتاب شدن یک سنگ بسوی بالا و گرم شدن آب.
- ۳- حرکت طبیعی: بر عکس از خود شیء سرچشمه می گیرد. مانند صعود شعله آتش و یا سقوط سنگ و اشیاء سنگین.» (ابن سینا، ۱۳۳۱: ۱۰)

دسته دوم که کلی تر است و مربوط به کمیات می باشد و در واقع به مسائل و موضوع های زیست شناسی ارتباط دارد به دو گونه اصلی با تغذیه و بی تغذیه معرفی شده و هر یک خود به چند نوع دیگر تعمیم یافته و در باره رشد، انقباض و انبساط در حرکت مطرح گردیده است. «حرکت کمی که به دو دسته تقسیم می شود: ۱- الف- با تغذیه (رشد و نمو در نباتات و حیوانات به وسیله جذب مواد

خارجی) ب- بدون تغذیه (انقباض یا کاهش حجم جسم بدون اینکه چیزی از خود آن کاسته شود).

۲- انبساط (افزایش حجم جسم بدون اینکه چیزی از خارج به آن اضافه شود).» (همان، ۸)

تحلیل نظریه ابن سینا

رویکرد ابن سینا در دوره نخست فکری خود، که تعریف ارسطویی را مبنا قرار داده با سهروردی بعنوان فیلسوفی که مخالف رویکرد ارسطویی در حرکت بوده، نوع فهم مقوله ای و غیر مقوله ای در باب حرکت است. ابن سینا که تلاش وافر در اثبات حرکت در عالم نموده، در تبیین آن تأکید کرده که حرکت در جسم مشخص، واقع می گردد نه مقدار مشخص. به همین دلیل، در فلسفه او علاوه بر مقولات کیف، آیین و وضع، در مقوله «کم» نیز حرکت واقع می شود، چون موضوع حرکت با بودن مقدار، مرتبط نیست تا دچار نابودی شود، بلکه با جسم مطلق مرتبط است. در فلسفه ابن سینا، پایه ها و ارکان حرکت بر شش عامل استوار است که هر یک، نقش اساسی در آن دارند و فقدان هر یک از آنها، موجب نقص و کاستی در حرکت تلقی شده و از بروز آن جلوگیری خواهد کرد.

بنابراین، از یک سو عوامل ایجاد حرکت عبارتند از:

- ۱- چیزی که به حرکت در می آورد.
- ۲- چیزی که متحرک شونده است.
- ۳- زمانی که در آن متحرک می شود.
- ۴- چیزی که از آن متحرک می شود (ما منه الحركه).
- ۵- چیزی که به سوی آن حرکت می کند (ما الیه الحركه).
- ۶- مقوله ای که حرکت را می پذیرد.

از سوی دیگر، موضوع چیزی است که حرکت بر آن عارض می شود و بدون موضوع، وقوع حرکت محال است.

لذا حرکت همراه با وجود موضوع ایجاد می شود و به تنهایی نمودی ندارد.

مطابق نظر ابن سینا اگر حرکت در شیء نباشد هیچ تغییر و تبدل در اجسام، و هیچ ترکیب و پیوندی میان اشیاء

عالم شکل نخواهد گرفت و چیز جدید و تازه ای بوجود نخواهد آمد و عالم در سکون مطلق فرو می ماند.

بررسی نظریه و نقد سهروردی

سهروردی با اصل موضوع حرکت، مشکلی نداشت و مثل همه فیلسوفان، وجود آن را در عالم،

جاری و ساری می دانست، اما در اینکه در چه جایی، این اصل موضوعیت دارد، نظر متفاوتی با

فیلسوفان مشا، از جمله ابن سینا داشت. دغدغه و مشکل اصلی سهروردی در نقد حرکت در مقوله کم و

عدم پذیرش آن، به فقدان موضوع بر می گردد. چون از نگاه او مقدار، موضوع حرکت است و با قبول

حرکت از بین می رود و نتیجتاً نمی تواند حرکت را پذیرا باشد. لذا مقوله کم را فاقد حرکت دانست.

وی در تکمیل بحث دلیل عدم بقای موضوع در مقوله کم، به مسئله شدت و ضعف در کمیات پرداخت و عقیده داشت که مقوله کم اصلاً شدت و ضعف (حرکت) ندارد، همانگونه که یک خط مشخص دارای این خصوصیت نمی باشد. چون کمیت و مقدار معین، در ذات و نفس خود شدت و ضعف و نقص و اضافه را نمی پذیرد. بعنوان مثال عدد ۴ به جهت ۴ بودن، شدید تر از عدد ۴ دیگر نیست و در همه جا صرفاً ۴ است، نه کمتر و نه بیشتر.

«و من احوال تفرق بین الکم و بین الکثیر من الاعراض انه لا يقبل الاشداد و الضعف و لا یكون اربعه اشد من اربعه و لا خط اضعف من خط و الکمیته الواحده ایضاً لا يقبل الازدیاد و النقص و ان کان الکم فیه زیاده و نقصان باعتبار زائد و ناقص و لکن کمیته واحده فی ذاتها لا تزداد فان الاربعه لا تزداد لانه ان زاد فیها شیئی آخر لا یبقی الکمیته الاولی بل یحصل مقدار آخر فالشخصی الواحد من الکمیات لا یزداد و لا ینقص.» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۴۲-۲۴۳)

او در خصوص تعریف حرکت، معتقد بود که تغییری است که ثبات در آن قابل تصور و مشهود نیست، و اگر در تبدلات یک جسم یا هیئت، ثبات عارض شود از حالت تغییر و حرکت خارج می شود. «حرکت به معنای عام به هر گونه تبدل و تغییر تدریجی یا به هر هیئتی گفته می شود که در آن ثباتی نتوان تصور نمود.» (همان، ۱۷۲/ ۲)

تحلیل نظریه سهروردی

پر واضح است که مخالفت سهروردی با نظریه ابن سینا در خصوص حرکت در مقوله کم مشکلی را بوجود نیاورده و اسباب حذفش را به اثبات نرسانده است. چون موضوع در مقوله کم، نفس جسم (جسم مطلق) است و به هیچ وجه با قائل شدن به حرکت از بین نمی رود. جسم در جسمیت خود همواره ثابت و پایدار است و این مقدار است که تغییر می کند. اگر غیر از این بود این همه اجسام متنوع و رنگارنگ را در عالم شاهد نبودیم. زیرا که صور نوعیه در کنار اجسام، اسباب تنوع و گوناگونی را در دنیا فراهم نمودند، نه کمیت و مقدار که همیشه می تواند تغییر کند و از ثبات و یکسانی خارج شود. لذا تکیه سهروردی بر از بین رفتن موضوع در مقوله کم، اساسی ندارد و باطل تلقی می گردد.

نکته بسیار مهمی که از دید سهروردی پنهان مانده بود و می توانست بعنوان ایراد اساسی مطرح گردد این است که آنچه که ما تحت عنوان «حرکت» بحث می کنیم، در بدو امر در وجود جوهر رخ می دهد نه در عرض، چرا که ذات یک شیء باید با پذیرش تغییر و حرکت، متحول شود تا به تبع آن، تغییرات عرضی و حرکت را بپذیرد. لذا عدم بقاء موضوع برای حرکت در مقوله کم قابل پذیرش نیست و حرکت، در اصل مشمول جوهر و ذات شیء می گردد که در مقوله کم، به ذات و جوهر جسم از آن جهت که جسم است بر می گردد و متعاقب آن باعث تغییر و دگرگونی آن می شود که این مهم در تاریخ فلسفه، تحت عنوان «حرکت جوهری» بنام ملاصدرا ثبت شده است. بنابراین، شایسته بود سهروردی بجای ایراد بی اساس در باره فقدان حرکت در مقوله «کم»، به موضوع مذکور می اندیشید و مبدع آن می شد و منشأ خدمات ویژه در فلسفه می گردید.

نتیجه گیری

با توجه به سؤال های مطروحه و بررسی های بعمل آمده، دیدگاه ابن سینا در رابطه با وجود حرکت در مقوله کم، بر اساس بنیان های فکری و استدلال او قابل پذیرش می باشد. مضافاً اینکه اثبات کننده وجود هیولا است. او در تبیین موضوع حرکت در مقوله کم، جسم مشخص را مناط و ملاک قرار داده، نه مقدار معین را. اگر در فلسفه و نظر ابن سینا موضوع حرکت، متوجه مقدار معین باشد نظر سهروردی درست است، ولی پر واضح است که این مطلب ناصواب بوده و هرگز منظور ابن سینا، آن چیزی نبود که سهروردی برداشت و نقد نموده است.

متقابلاً، نقد و نظر سهروردی در رد حرکت در مقوله کم، مورد تأیید واقع نشده است، چرا که همانگونه که توضیح داده شد وی بر مقدار تکیه کرده که فاقد وجاهت فلسفی است و هرگز زوال موضوع را در پی ندارد. آنچه که باعث تغییر و زوال است، مقدار و کمیت است نه خود جسم. نکته کلیدی و اساسی این است که هر چند با تغییر مقدار، جسم هم تغییر می کند، اما جسم بعنوان مطلق جسم و جسمیت، تغییر نمی پذیرد و همواره جسم است. جسم از آن جهت که جسم است، در جسمیت ثابت و لایتغیر باقی می ماند. مقدار هر چقدر افزایش یا کاهش، و یا شدت و ضعف یابد، سبب فقدان موضوع (جسم) نخواهد شد، بلکه باعث تغییر در خود مقدار خواهد شد. چه، جسم و مقدار، دو مورد و عامل جدا هستند و حرکت با جسم معین آشتی دارد نه با مقدار. بدین لحاظ، برخلاف نظر سهروردی، حرکت در کم جاری است، و هرگز باعث فنا و نابودی موضوع (وجود جسم) نمی شود.

در فلسفه ابن سینا، این حرکت است که باعث ارتباط بین سه عنصر هیولا، جسم و صورت، می شود و این یک ارتباط وجودی و فعلیتی است، چرا که این عوامل، هر یک بصورت مجزا وجود دارند و دارای استعداد و فعلیت هستند. این موارد بگونه ای هستند که با انکار و حذف یکی از آنها، ظهور و فعلیت عامل بعدی بی معنا است. بعنوان مثال، اگر هیولا نباشد، جسمی ایجاد نمی شود و اگر جسم نباشد، صورتی نمایان نخواهد شد. در نتیجه، ماده و صورت باید باشند تا جسم به ظهور برسند.

در مقابل، سهروردی اینگونه نیندیشیده و هیچگونه پیوند و ارتباطی بین حرکت با این سه عامل قائل نشده و هر یک را مجزا از دیگری تبیین و تفسیر کرده است. چون وی از یک سو، به وجود هیولا اعتقاد نداشته، و از سوی دیگر، جسم را بسیط دانسته و جمع دو جوهر ماده و صورت را در وجود جسم، ناممکن تلقی نموده است.

- ابن سینا (۱۴۰۴-۱۴۰۶)، الشفاء، الطبیعیات، ج ۱، فن ۱، به تصحیح ابراهیم مدکور و دیگران، قم: چاپ افست.
- ابن سینا (۱۴۰۵ ه ق)، الشفاء، الطبیعیات، المؤسسة الجامعیة الدراسات الاسلامیة، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن سینا (۱۳۹۰)، الهیات از کتاب شفا، ترجمه ابراهیم دادجو، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ابن سینا (۱۳۱۶)، شفا، بخش فن سماع طبیعی، ترجمه فروغی، محمد علی، تهران: چاپخانه مجلس.
- ابن سینا (۱۳۰۵)، الشفاء (طبیعیات، الهیات)، تهران: چاپ سنگی.
- ابن سینا (۱۹۳۸)، النجاه، مصر: چاپخانه (مطبعه) سعادت.
- ابن سینا (۱۳۳۱)، دانشنامه علائی (طبیعیات)، به تصحیح مشکوه، سید محمد، تهران: انجمن آثار ملی.
- ارسطو، (۱۳۸۹)، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرف الدین خراسانی، چاپ پنجم تهران: حکمت.
- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۷۵)، التلویحات اللوحیه و العرشیه، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، به تصحیح هانری کرین و سید حسین نصر، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۸۰)، مجموعه مصنفات چهار جلدی، ج ۱، گروه مصححان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همان، ج ۲.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۳۷۱)، رسالتان فلسفتیان، ج ۱، به ضمیمه کتاب التنبیه علی سبیل السعاده، تهران: چاپ جعفر آل یاسین.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۳۱۲)، عیون المسائل، دهلی: چاپ سنگی.
- کندی (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل فلسفی کندی، ترجمه یوسف ثانی، محمود، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ملاصدرا (۱۹۸۱)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، سفر ۱، ج ۳: بیروت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۴)، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، ج ۲، چاپ اول تهران: حکمت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱)، شرح منظومه، ج ۲، تهران: حکمت.

ب) پایان نامه:

- زارعی، زهره (۱۳۹۲)، بررسی تفاهای ملاصدرا بر سهروردی در مباحث فلسفی، به راهنمایی امیر شیرزاد، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، گروه آموزشی الهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی.
- پهلوانی، زهرا (۱۳۹۱)، حرکت و زمان از دیدگاه سهروردی و فلوطین، به راهنمایی انشاء الله رحمتی و عزیز اله افشار کرمانی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، گروه آموزشی الهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

ج) مقاله:

- ادیانی، یونس (۱۳۷۴)، «حرکت شناسی»، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، صاحب امتیاز، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، پائیز، شماره ۲، ص ۱۱۴-۱۴۶
www.noormags.ir/view/fa/articlepage/19844
- عاطفی، مریم و سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۷)، «حقیقت جسم در فلسفه شیخ اشراق و صدرالمطالین»، مجله فلسفه تحلیلی، صاحب امتیاز، دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات، پژوهش‌های فلسفی، (پیاپی سیزدهم)، بهار و تابستان، دوره ۵، شماره ۱، ص ۱۴۷-۱۶۷.
<http://pi.srbiau.ac.ir>
- نجفی افرا، مهدی (۱۳۸۸)، «معنی و وجود حرکت در فلسفه ابن سینا»، مجله آینه معرفت، صاحب امتیاز، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات و ادیان، پاییز، دوره ۷، شماره ۲۰، ص ۱-۲۵.
<http://jipt.sbu.ac.ir>
- مسگری، علی اکبر و عسکری، احمد (۱۳۹۱)، «ماده اولی و تبیین کون و فساد در فلسفه ارسطو»، مجله فلسفه، صاحب امتیاز، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بهار و تابستان، دوره ۴۰، شماره ۱، ص ۵۴-۸۳.
<https://jop.ut.ac.ir>
- هدایت افزا، محمود و بهشتی، احمد (۱۳۹۵)، «پیشینه‌ها و نوآوری‌های سهروردی در تقلیل تعداد مقولات»، مجله جاویدان خرد، صاحب امتیاز، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، بهار و تابستان، دوره ۱۳، شماره ۲۹، ص ۱۹۱-۲۱۱.
www.javidankherad.ir